

# تأثیر وینگشتاین بر تفکر دینی معاصر

دکتر رسول برجیسیان



زبانی نمی‌باشند. واقع‌گرایان با همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند در این مطلب با یکدیگر مشترک‌اند که صدق و کذب زبان بشری و یا بازی‌های زبانی، نظام‌های فکری یا مقاطع تاریخی خاص به طور تمام، نسبی نیستند؛ اگر در عالم هیچ انسانی وجود نداشته باشد باز می‌تواند در عالم حقایقی وجود داشته باشد. یک فرد واقع‌گرا دربارهٔ خداباوری معتقد است که اگر خدا وجود داشته باشد، آنگاه قضیه «خدا موجود است» قضیه‌ای

فیلسوفان معاصر دربارهٔ مفهوم حقیقت و نقشی که این مفهوم باید در فهم زبان و زمینهٔ اجتماعی ایفا کند با یکدیگر اختلاف نظر اساسی دارند، در این جدال دو موضع شکل گرفته است ۱- واقع‌گرایی<sup>۱</sup> ۲- ناواقع‌گرایی<sup>۲</sup>. بر اساس نظریهٔ واقع‌گرایی گزاره‌های خبری، مستقل از نظام اعتقادی بشر و یا مستقل از علم انسان‌ها نسبت به صدق و کذب آن، یا صادق هستند یا کاذب. برای مثال «ستاره‌ها وجود دارند» وابسته به وجود هیچ انسان و

صادق می‌باشد، قطع نظر از این که هیچ انسانی خدا را موجود بداند یا نداند یا به شیوه‌های زندگی کسانی که به وجود خدا باور دارند، عمل کند یا عمل نکند، بنابراین صدق قضیه «خدا موجود است» وابسته به هیچ نظام اعتقادی یا بازی زبانی نخواهد بود.

ناواقع‌گرایی دیدگاه برخی از متأثرین فلسفه متأخر ویتگنشتاین در باب اعتقادات دینی است، آنها از زبان دینی تلقی ناواقع‌گرایانه به دست می‌دهند. نظام الهیاتی این افراد مبتنی بر منطقی خاص می‌باشد، این منطق دستورات خاص خود را دارد و از اساس و بنیاد با منطق‌های دیگر معرفتی متفاوت می‌باشد. معنای مفاهیمی مانند «خدا» و هم‌بسته‌های آن یعنی «محبت»، «رنج»، «فقر» و «امید» از موضوعاتی سابق بر تنسیق مفهومی این قبیل مفاهیم در زبان اخذ نشده است. این مفاهیم همانند پدیده‌هایی نیستند که باید در آنها نفوذ کرد، بلکه عمق و ژرفای این مفاهیم مرتبط با شخص یا گروهی

## نظام الهیاتی این افراد مبتنی بر منطقی خاص می‌باشد، این منطق دستورات خاص خود را دارد و از اساس و بنیاد با منطق‌های دیگر معرفتی متفاوت می‌باشد

از اشخاص است که از آنها استفاده می‌کند.

دیدگاه ناواقع‌گرایی نوعی سیستم الهیاتی را به وجود می‌آورد که به قول هانس فری پنجمین نوع الهیات در زمان حاضر می‌باشد.

فلسفه دین واقع‌گرایانه مبتنی بر این خطای مبنایی است که گزاره‌های دینی را تصویری از واقعیت می‌داند که می‌توانند صادق یا کاذب باشند. صدق و کذب گزاره‌های دینی وابسته به منطق خود دین می‌باشند. برای مثال وقتی از یک شخص دیندار می‌پرسیم آیا این عقاید را صادق می‌دانی، چنین نیست که از وی بخواهیم شواهدی برای اثبات آن عقاید به ما ارائه دهد، بلکه می‌خواهیم پرسیم: «آیا می‌توانی بر طبق آنها زندگی کنی؟ آیا می‌توانی آنها را هضم کنی؟ آیا آن‌ها را غذای روحی مناسبی برای خود می‌دانی؟ اگر پاسخ وی مثبت بود بی‌گمان این عقاید پیامدهای واقعی برای او خواهند داشت. پس اگر کسی معتقد به جهان آخرت باشد، تصمیمات او، واکنش‌های او

و همه اعمال او تحت این اعتقاد دارای حقیقت و صدق می‌گردند. نگاه او به جهان، خود از ورای همین گزاره‌ها است و آنچه که هر عملی را برای او معنادار می‌سازد بر اساس همین بازی زبانی است که بر طبق آن، وی شیوه‌ای از زندگی را داراست. این شکل از حیات منطق خاص خود را دارد معناداری همه آنچه که اجزای جهان را تشکیل می‌دهند بر اساس همین بازی زبانی است. بنابراین صدق و حقیقت «حیات پس از مرگ»، «مجازات گناهکاران در روز قیامت» و «عدالت خداوند» و... در فضایی حقیقتاً دینی به معنای اقامه کردن شواهد بر آنها نیست، بلکه صدق و حقیقت آنها بر شیوه زندگی شخص مبتنی است.

از نظر ناواقع‌گرایان، لازم نیست موجودات مورد اعتقاد دین‌باوران را به مانند واقع‌گرایان تفسیر کنیم. معمول است که در مورد فردی از افراد می‌گویند: «او نفس خود را به پول فروخته است». به هیچ وجه لازمه این بیان، نظریه‌ای فلسفی درباره نوعی ثنویت در سرشت بشر نیست. این بیان نکته‌ای اخلاقی درباره یک شخص است، یعنی بیان‌گر حالت منحط اوست. در این زمینه، نفس انسان به معنای کامل آن، مجموعه‌ای از اعمال و عقاید است که اگر به صورت منسجم به آنها عمل شود، بهروزی او را تضمین می‌کنند.

کسانی که می‌خواهند به طور واقع‌گرایانه دین را تفسیر نمایند نمی‌دانند که ارزیابی بیرون دینی امکان‌پذیر نیست، و درست به دلیل اینکه دیدگاه‌های خود را بر همین فرض اشتباه مبتنی نموده‌اند به مسائل و مشکلات زیادی برخورد کرده‌اند. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم از منظری بیرونی و بی‌طرفانه، شایستگی گفتار دینی را فهم و ارزیابی کنیم. ما اگر بخواهیم از بیرون یک شیوه از حیات یا شکلی از زندگی را مورد ارزیابی قرار دهیم باید بتوانیم شبکه‌ای جایگزین آن شیوه ترتیب دهیم. آیا برای بشر امکان دارد شیوه‌ای گسترده‌تر از زندگی خود برای ارزیابی زندگی‌اش ارائه دهد؟ شما برای ارزیابی دین چگونه می‌توانید از شکل زندگی خود فراتر روید؟ موضوع ارزیابی ذاتاً چنان جامع و همه‌گیر است که نقادی بیرونی از دین غیرممکن می‌گردد.

دان کیوبیت اسقف دورهم و مدرس فلسفه دین در دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۶۶ از کسانی است که بر نوع الهیاتی که طرح نموده است، نظر به ویتگنشتاین دارد. وی دارای آثار متعددی می‌باشد و در همه آثار خود دیدگاه ناواقع‌گرایی خود را درخصوص دین حفظ نموده است. یکی از این آثار، دریای ایمان نام دارد. دان کیوبیت در این اثر بر اساس دیدگاه ویتگنشتاین به فیلسوفان و متفکران بزرگی می‌پردازد که با آراء خود بر واقع‌گرا بودن دین تأکید

داشته‌اند و به همین جهت قواعدی را از جانب عقل برای توجیه چنین واقع‌گرایی به دست داده‌اند.

دان کیویت استدلال می‌کند که ویتگنشتاین هیچ‌گاه احکام مسیحی را به طریق واقع‌گرایانه باور نداشت. وی برای استدلال خود از زندگی‌نامه و یادداشت‌ها و همچنین از آثار ویتگنشتاین استفاده می‌کند. ویتگنشتاین از نظر او کسی است که به حالات دینی آشنا بوده و آنجا که می‌گوید: «مسیحیت نوعی آموزه نیست، یعنی این که نوعی نظریه نیست که بگوید روح آدمی چه دید و چه خواهد دید، بلکه شرح چیزی است که در واقع در زندگی بشر روی می‌دهد. چون آگاهی از گناه رویدادی واقعی است و همین طور است ناامیدی و رستگاری از طریق ایمان. از نظر وی آنچه ویتگنشتاین در مورد مسیحیت می‌گوید، شرحی است ناواقع‌گرا و اراده باور، کیویت به مباحث ویتگنشتاین در درس گفتارهای وی در مورد خدا و همچنین بندهایی از پژوهش‌ها در مورد الهیات به عنوان

### اهمیت استعاره از نظر فلسفه بدین

معنا است که استعاره چیزی بیش از

تزیین متن می‌باشد. استعاره می‌تواند

ما را به سوی چیزی هدایت کند

که تا به حال ندیده‌ایم

متحدۀ امریکا شکل گرفت و مسائل آن بیشتر حول محور فلسفۀ استعاره قرار داشت. این نوع الهیات درخصوص زبان دینی معتقد است که وقتی زبان دینی مدنظر قرار می‌دهیم بی‌درنگ آشکار می‌شود که بخش اعظم زبان دینی نه تنها استعاری بوده بلکه در سطح وسیع، روایی نیز می‌باشد. از نظر این مکتب معنای استعاره معنایی بسیار وسیع‌تر از کاربرد آن در ادبیات است.

در واقع عدم تناسب معنایی لفظی کلمات می‌تواند ما را به یک سطح از تناسب معنایی رهنمون کند. برای مثال می‌توان در مله «هر انسانی گیاه است» (اشعیا نبی ۶: ۲۰)، با توجه به ناسازگاری معنایی در این آیه به یک معنای نوین دست یافت که از طریق تشبیه بین معنای لفظی و چارچوب معنایی به دست می‌آید. هر گاه استعاره درکار باشد، نوآوری عبارت است از ایجاد مناسبت معنایی تازه به کمک اطلاق نایجا. مادامی که از طریق مناسبت معنایی تازه - و به نوعی با توجه به قوام آن - مقاومت واژه‌ها را به سبب کاربرد رایج آنها و نیز مغایرت آنها را در سطح تعبیر لفظی جمله ادراک می‌کنیم، استعاره زنده باقی می‌ماند. مغایرت معنایی ما را به سوی نوآوری معنایی متأثر از تعامل دو اصطلاح هدایت می‌کند.

اهمیت استعاره از نظر فلسفه بدین معنا است که استعاره چیزی بیش از تزیین متن می‌باشد. استعاره می‌تواند ما را به سوی چیزی هدایت کند که تا به حال ندیده‌ایم.

وقتی ما زبان دینی را استعاری بدانیم، باید بر معرفت بخشی و تحویل‌ناپذیری آن انگشت تأکید بگذاریم، یعنی چیزی که استعاره در تفسیر متون مقدس به ما می‌دهد بی‌بدیل است.

پیش از قرن ۱۹، درخصوص استعاره گرایش بر آن بوده است که از استعاره یا روایت، معنایی ساخته و پرداخته کنند که در زبان تک معنا ماوی گزینند، و آن را به سمت تک معنایی برند. و چنین معنایی وقتی به دست می‌آید، همان (معنای واحد) به عنوان معنای حقیقی و واقعی حکایت و داستان تلقی می‌شد. متکلمان الهیات روایی، در برابر این گرایش از عقیده بی‌بدیل بودن روایت، دفاع کرده‌اند. از نظر این متکلمان، زبان روایت، زبانی است اساسی که به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت و اگر اصولاً چیزی به نام الهیات نظام‌مند مبتنی بر روایت مجاز باشد در آن صورت این نوع الهیات باید پیوسته حاوی روایت باشد و از دیدگاه روایت مورد قضاوت قرار گیرد نه برعکس.

برجسته‌ترین نماینده مکتب بیل، هانس فری می‌باشد و می‌توان افرادی چون لیسندبک و رونالد تیمان را از اعضای مهم این مکتب به شمار آورد. هانس فری در کتاب

دستور زبان اشاره می‌کند و استدلال‌های خود را برای دیدگاه ناواقع‌گرایی خود، درخصوص الهیات طرح می‌نماید. از نظر وی ویتگنشتاین دین را مقدم بر الهیات می‌شمارد و اصول دین را تنها وسیله‌ای برای ابراز ایمان می‌داند و نه خود ایمان. عملکرد مؤمنان متشع، غالباً برعکس است، مؤمنان، دین خود را از الهیات استنتاج می‌کنند و از منظر آنها حقیقت نظری الهیات، دلیل حقایق اعمال دینی است. راه زندگی از حقایق ماوراء طبیعی - «می‌باید» از «هست» - استنتاج می‌شود. ویتگنشتاین این ترتیب را وارونه می‌کند، برای او واقعیت اصلی، حالت‌ها، عمل‌ها و تجربه‌های روح است؛ الهیات هم چیزی نیست مگر نوعی بیان زبانی آن.

مکتب بیل از مکتب‌هایی است که سیستم الهیاتی روایی خود را ملهم از ویتگنشتاین می‌داند و همه اعضای آن بر این امر تأکید دارند.

الهیات روایی به طور جدی در دهه هفتاد در ایالات

خود به نام *افول* روایت کتاب مقدس نشان می‌دهد که چگونه بعد روایی کتاب مقدس از قرن شانزدهم تا هیجدهم زوال یافته است. فری در کتاب خود استدلال می‌کند که معنای روایت‌های کتاب مقدس در واقعیت تاریخی شان نهفته است، یعنی در حالات تجربی امور که مطابق کلمات است. از نظر وی روایت‌ها، جهانی را عرضه می‌دارند که ممکن است زندگی در آن را برگزینیم یا برگزینیم. در نتیجه، صدق تاریخی کتاب مقدس بر این استوار است که شما مطابق صورت زندگی آن، زندگی کنید، و همان‌طور که ویتگنشتاین در مورد صورت زندگی بحث نموده است، ما در درجه اول شرکایی فعال و درگیر در عالم هستیم، و به جای این که به دنبال منظری الهی باشیم، باید آداب و اعمال خویش را که صورت زندگی ما بر آن بنا شده است جدی بگیریم.

زبان دین، زبانی است ناظر به خداوند، مسیح، روح القدس و حقایق بسیار دیگر که در متن مقدس وجود دارد و کسی می‌تواند فهم این آیات کند که مطابق صورت زندگی این کتاب، حیات داشته باشد.

هانس فری معتقد است که روایت‌های کتاب مقدس را باید تاریخ‌گونه نگرست، بدین معنا که آنها از دنیای شناخته شده مردم واقعی حکایت می‌کنند، بر این اساس معنا به وسیله خود حکایت‌ها و بر اساس بازی زبانی خود آنها تکوین می‌یابد؛ نه با فلسفه و فرض‌هایی که بر آن تحمیل می‌کنیم. حکایت‌های مستون مقدس دارای عناصری است که هر کدام از آنها فقط در فضای منطقی زبان دین معنا پذیرند و توجیه آنها نیز فقط بر اساس همین فضایی می‌باشد که بر اساس پذیرفتن شکل خاصی از حیات، برای ما به دست می‌آید، پس این زبان، حکایت از جهانی می‌کند که تنها برای کسانی قابل قبول است که در این جهان زندگی کرده باشند، و تجربه چنین حیاتی را داشته باشند و گرنه نمی‌توان از طریق زبان‌های دیگر، ترجمه‌ای برای این زبان به دست داد. هیچ زبانی مثل زبان علم، هنر، فلسفه و... نمی‌تواند بر اساس چارچوب‌های خود، این زبان را به سخن درآورد. وظیفه فلسفه فقط توصیف آن قواعد دستور زبان مفهومی است که بر اساس آنها، ایمان خدا، مسیح، نجات، روح القدس و... تعین پیدا می‌کنند. اما فلسفه نباید به خود اجازه دهد که در حریم این زبان تغییری دهد، و گزاره‌های آن را بر اساس تحمیل فرض‌های خود معنا کند، تا به گمان خود، به آنها معقولیت بخشد.

شخصیت دیگری که می‌توانیم او را از مکتب پیل به شمار آوریم، جورج لیند بک است. کتاب لیندبک به نام ماهیت عقیده تأثیرگذارترین کتاب در الهیات آمریکای شمالی از سال ۱۹۸۰ به بعد می‌باشد.

وی در این کتاب سه نوع الهیات را معرفی می‌کند: الهیات نوع اول، دارای رویکردی سنتی می‌باشد که وی آن را رویکرد شناخت‌گرا می‌نامد و در کتاب خود به طور مختصر به آن می‌پردازد. نوع دوم الهیات که لیندبک از آن نام می‌برد، الهیات جدید می‌باشد که دارای رویکرد تجربی - بیانی است. از نظر این نوع الهیات، حقایق دین باید تجربه گردند، اما برای تجربه حقایق دین، شیوه‌های مختلفی وجود دارد و ادیان شاید هر کدام شیوه خاصی را برای تجربه کردن این حقایق پیشنهاد کنند. آنچه در این الهیات مهم است این است که تجربه اساسی دین یکی است، در نتیجه، اختلاف ادیان اختلافی لفظی یا گفتاری خواهد شد و نه جوهری. سومین نوع الهیات که او مطرح می‌کند، بر اساس آراء متأخر ویتگنشتاین، تکثر ادیان را ترجیح می‌دهد و بر آن تأکید می‌ورزد. از نظر لیندبک درست‌ترین است که بگوییم «زبان تجربه را می‌سازد و نه اینکه بگوییم تجربه زبان را.» سخن لیندبک یکی از مبانی

## فری در کتاب خود استدلال می‌کند که

### معنای روایت‌های کتاب مقدس در

### واقعیت تاریخی شان نهفته است،

### یعنی در حالات تجربی امور

### که مطابق کلمات است

ویتگنشتاین متأخر به شمار می‌رود و شاید اساسی‌ترین مبنا در ویتگنشتاین متأخر باشد. از نظر وی معنای اصطلاحات الهیات به مانند همه اصطلاحات، ریشه در صورت زندگی دارند. به همین جهت تأکید وی بیشتر بر رابطه درون متنی کتاب مقدس و سنت مسیحی می‌باشد. او معتقد است که الهیات درون متنی به جای اینکه بخواهد تفسیر متن مقدس را بر اساس فرضیه‌های بیرون متنی استوار سازد سعی خواهد کرد، واقعیت را در چارچوب کتاب مقدس توصیف کند. به عبارتی، متن است که جهان را معنا می‌بخشد و جهان از ورای کتاب مقدس واقعیت حقیقی خود را به ما می‌نمایاند. بدون متن مقدس جهان دارای هیچ ارزشی نخواهد بود. آن واقعیتی که از ورای کتاب مقدس به ما نشان داده می‌شود اصل و بنیاد اعمال ما را در ارتباط با جهان شکل می‌دهد.

از نظر لیندبک مهم‌ترین وظیفه روایت معتبر، ارائه صفت یا توصیف هویت خدا به مثابه عامل است. جهان

وصف خداوند است و آنچه که این نوع قرائت را برای ما امکان‌پذیر می‌گرداند (بر اساس نظریات ویتگنشتاین) شکل زندگی‌ای است که این زبان یعنی زبان دین برای ما به وجود آورده است. وقتی ما بتوانیم بر اساس روایت در متون مقدس به توصیف خداوند پردازیم، رابطه اعمالی ما با این وصف خود به خود روشن می‌شود. وصف خداوند بر اساس روایت‌های مقدس، اعمال ما را نسبت به این عالم شکل خواهد داد. لیندبک با اتخاذ رویه فوری در روی آوردن به علوم اجتماعی - تفسیری رویکرد خسویش را «فرهنگی - زبانی» نام می‌نهد و نیز آن را پسالیبرالی می‌نامد.

رونالد تیمان شاگرد سابق فری و رئیس سابق دانشکده الهیات هاروارد موضوعات بارز مکتب پیل را همان طور که طرح آنها را از طریق لیندبک و فری ملاحظه نمودیم مطرح می‌نماید. وی به مانند دیگر اعضای این مکتب به خصوص روایی کتاب مقدس، اهمیت تفکر در چارچوب ایمان مسیحی، سکوت درباره ارتباطها و تأیید فلسفی و اولویت فهم پیام مسیحی در قیاس با حقیقت آن تأکید می‌ورزد. دو مسئله اخیر بیشترین دل مشغولی تیمان بوده‌اند، به همین جهت وی در مورد این دو مسئله به تفصیل سخن گفته است. تیمان علاوه بر ماهیت روایی الهیات به ماهیت غیربنیادی الهیات مسیحی تأکید می‌کند. وی همانند استاد خود اظهار می‌کند، اکثر نظام‌های الهیاتی جدید در صدد برآمده‌اند تا دعاوی خود را بیرون از کتاب مقدس بر نوعی ساختار عقلانی فراگیر بنا نهند. وی به این نظام‌های الهیاتی این اتهام را وارد می‌سازد که این نظام‌های الهیاتی بی‌عنوان، آموزه وحی را به خود گرفته‌اند. اما این نوع نظام‌های الهیاتی با واژه‌های همگانی بیرون از حیطه ایمان مسیحی از صحت معرفت‌شناختی خود دفاع می‌کنند و بر آن هستند تا به مسائل خود رنگ معرفت‌شناختی دهند. برعکس تیمان به این نکته ویتگنشتاین تأکید می‌ورزد که معنا در سنت‌ها ماوی گزیده است. وی بدین‌گونه استدلال می‌کند: «از آنجا که الهیات غیربنیادی به توجیه عقلانی در چارچوب مسیحی اهتمام می‌ورزد، علایق عمده آن نه معرفت‌شناختی‌اند و نه مذاقه‌گرانه. این الهیات در روند جست‌وجوی توجیه عقلانی، به طور حتم گاهی نیاز خواهد داشت تا به گفت‌وگو با دیدگاه‌های بیرون از حیطه ایمان مسیحی پردازد.»

از نظر تیمان هدف عمده الهیات توصیف مجدد شکل حیات درجه اول ایمان مسیحی است و بر همین اساس وی به مانند لیندبک در صدد ارائه دستور زبان الهیات یا منطق درونی ایمان است. از نظر وی الهیات بی‌پرده به دعاوی صدق اشاره می‌کند. تیمان صریح‌تر از فری و

لیندبک درباره ضرورت پرداختن به دعاوی صدق نهفته در ایمان و معنا و اهمیت آن دعاوی در حوزه‌هایی فراتر از جامعه مسیحی بحث می‌کند.

تیمان خاطر نشان می‌کند که ما روایت جامعه مسیحی را از منظر درونی می‌فهمیم. تیمان در مجموعه مقالات خود در سال ۱۹۹۱ تلاش می‌کند نگرش اساسی ویتگنشتاین را تکرار کند و اعتقاد دارد که ارائه توصیفی دقیق از یک سنت روایی خاص، بهترین تبیین و دفاع از اعتبار باورهای آنها است. از نظر وی زبان مسیحی، جهانی را توصیف می‌کند و درخصوص این جهان گزاره‌های صادقی را مطرح می‌نماید که همه ما [جامعه مسیحیت] در آن زندگی می‌کنیم. زبان مسیحی، جهان مشترک جامعه مسیحی را توصیف می‌کند. هر کس در جامعه مسیحی باشد دارای چنین جهانی است پس این جهان دارای عینیت است، زبان مسیحی در خود، قواعد دستور زبان مفهومی خاص خود را داراست. این زبان برای حیات خود باید به دیگر صورگفت‌وگویی بشری پیوند بخورد، اما حدود ارتباط و پیوند باید پیوسته تابع منطق انجیل مسیحی باشد.

از نظر تیمان زبان، تجربه ما را از جهان شکل می‌دهد، پس زبان مسیحی برای ما جهانی را توصیف می‌کند. حال اگر در برخورد با افق‌های وسیع‌تر قرار بگیریم، چون ما در این جهان زندگی می‌کنیم، چارچوب‌های زبان مسیحی به ما این امکان را می‌دهند که درخصوص حقانیت و صدق سنت ایمانی خاص متقاعد گردیم، و قادر به گفت‌وگو درباره رابطه فهم ایمان با افق آدمی و کاربست ممکن آن در حیات شویم.

پی‌نوشت:

1. Realism
2. non realism

